

بحر رجز

(۳۳) بحر رجزِ مَثْمَنِ سالم - این بحر را از آن جهت رجز گویند که رجز در لغت، اضطراب و سرعت است و عرب بیشتر اشعاری که در معرکه‌ها و جنگها و در مفاخرت از مردانگی خود و قوم خود می‌خوانند، درین بحر است و در چنین اوقات آواز مضطرب و حرکات سریع می‌باشد، پس ازین جهت این بحر را رجز نام کردند. و بعضی گفته‌اند که رجز به فتح را و سکونِ جیم شتری را گویند که در رفتن لرزد و چون حرکت کند باز ساکن شود و در اولِ ارکانِ این بحر دو سببِ خفیف است و بعد از هر حرکت سکونی، پس به این مناسبت این بحر را رجز گویند. و اصلِ این بحر هشت بار

+

(۳۳)

Divan - 1

Shahadeh

4. ghar

Emir

Husren

Ghar 1

مستفعلن است. مثالش مؤلف گوید، شعر:

خواهم زد از بی طاقتی فریاد در بازارها
تا کی غمِ دل گفتنم در خانه با دیوارها

تقطیعش: تا کی غمی / مستفعلن، دل گفتنم / مستفعلن، درخان با / مستفعلن، دیوارها /

شکفت گنجا

در مَثْمَنِ مستفعلن. باقی تقطیع به همین نوع دان.

ای یوسف خوش نام ما

(۳۴)

رجز مَثْمَنِ مُذال - مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن، دوبار. مثالش:

یارب چه شد کآن تُرکِ ماتَرکِ محبَّان کرده است آسودگانِ وصل رازنجورِ هجران کرده است

تقطیعش: یارب چشد / مستفعلن، کاترک ما / مستفعلن، ترکی محب / مستفعلن، باکرد

است / مستفعلن. باقی تقطیع به همین نوع بدان. اذالة در اصطلاح زیاده کردن الف بود بر وتد

مجموع آخرِ رکن، پیش از ساکن آن وتد، و چون پیش از نونِ علن که در مستفعلن است الف زیاده

سازی، مستفعلن شود و آن رکن را که اذالة درو واقع است، مذل گویند به ضمِّ میم. و اذالة در

لغت دامن فروگذاشتن است و زیاده کردنِ الف را به دراز کردن دامن تشبیه کرده‌اند. اینجا عروض و

ضرب مذل است و باقی ارکان سالم.

(۳۵)

Divan - 1 Kebab 33. ghar

Ghar: 545

رجزِ مَثْمَنِ مطوی - مفتعلن هشت بار. مثالش:

شعر:

می شکفت گل به چمنها ز نسیم سحری
وَه چه شود گر نفسی پهلوی ما باده خوری

تقطیع: می شکفت / مفتعلن، گل به چمن / مفتعلن، هازنسی / مفتعلن، می سحری /

مفتعلن. باقی تقطیع به همین نوع دان، و طی در اصطلاح، انداختن حرفِ چهارم ساکن است. و

چون از مستفعلن فا را بیندازند، مستعلن بماند، مفتعلن به جای آن بنهند، به جهت آنکه فای فعل افتاد و لفظ مهمل باقی ماند لفظ مستعمل به جای آن نهند چنانکه گذشت. و آن رکن را که طی درو واقع است مطوی گویند از آنکه طوی ثوب در لغت، ته کردن جامه است و این گرفتن حرف چهارم را از کلمه سباعی که میانه اوست تشبیه کرده‌اند به گرفتن میانه جامه و ته کردن آن. و اینجا همه ارکان، مطوی‌اند و اگر عروض و ضرب مطوی مزال باشد وزن او چنین بود که: مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن، چرا که چون مفتعلن مطوی را اذالت کنند، مفتعلان شود.

(۳۶)

رجز مثنی مطوی مخبون - مفتعلن مفاعلن چهار بار.

مثالش:

باز خدنگ شوق زد عشق در آب و خاک ما نطع حریف مست شد دامن چاک چاک ما
تقطیع: باز خدن / مفتعلن، گشوق زد / مفاعلن، عشق درا / مفتعلن، بخاک ما / مفاعلن.
باقی به همین نوع دان. و خبین در اصطلاح، انداختن حرف دوم ساکن است. و چون از مستفعلن سین را بیندازی، متفعلن بماند، مفاعلن به جای آن بنهند. و آن همچنانکه دانستی که چون لفظ غیر مستعمل باقی ماند، لفظ مستعمل به جای آن نهند. و آن رکن را که خبن درو واقع است مخبون گویند. و خبن ثوب در لغت، آنست که از نیمه بالای جامه، چیزی را در شکنند و بدوزند تا جامه کوتاه شود. و اینجا چهار رکن مطوی، مقدم است بر چهار رکن مخبون.

(۳۷)

رجز مثنی مخبون مطوی - مفاعلن مفتعلن چهار بار.

مثالش:

فغان کنان هر سحری به کوی تو می گذرم چو نیست ره سوی توام به بام و در می نگرم
تقطیع: فغاننا / مفاعلن، هر سحری / مفتعلن، به کوی تو / مفاعلن، می گذرم / مفتعلن.
باقی تقطیع به همین نوع بدان. و اینجا چهار رکن مخبون مقدم است بر چهار رکن مطوی.

(۳۸)

رجز مسدس سالم - مستفعلن شش بار. مثالش مؤلف گوید:
ساقی به‌عشرت کوش در دوران گل مگذار از کف جام تا پایان گل
تقطیعش: ساقی بعش / مستفعلن، رت کوش در / مستفعلن، دوران گل / مستفعلن. باقی تقطیع به همین نوع بدان.